نیمهٔ پنهان ۷
پرواز ۶۵۵
۲۹۱۷
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

خبری که با شنیدنش صابر از درون فرو ریخت

صابر به چانه خمیر که گرد و بزرگ می‌شد و شکل می‌گرفت، نگاه کرد اما جرأت نگاه کردن به ماه دخت را نداشت. سرش را پایین انداخت تا دختر در غبار چشمانی قطره اشکی را که داشت حلقه می‌شد، نبیند.

غبار ازکی به چشمش نشسته بود، صدای دوری می‌گفت، از وقتی ماه‌دخت خلخال به پاهایش بسته و برای آوردن آب با دیگر دخترها از میان آبادی می‌گذشت. صدای خلخال پاهایش مثل نسیمی بود که می‌وزید.

– دخترخاله! عصری می‌روم شهر، سوغات چی برایت بیاوریم؟! چشمان میشی ماه دخت سحر خودش را داشت.

– به سلامت! هیچی پسرخاله! کی برمی‌گردی؟

صدایش، صدای دور زنی بود که آرام گریه می‌کرد.

– زود!

ماه دخت آه کشید! در میان آهش چیزی بود که فقط یک زن می‌توانست آن را بشنود. صدایی که می‌گفت:

– نرو صابر! نرو!

کمی آن سوتر زلیخا نان را از تنور گرفت و به رد دست‌های خواهر نگاه کرد که چانه‌ای دیگر را در سکوت شکل می‌داد.

صابر با خودش گفت، کاش فقط یک بار چیزی بگویدتا قید دایی و کار و فامیل را بزنم.

صابر با صدایی که می‌لرزید، گفت:

– کاش بشود آدم هیچوقت سفر نرود، سفر است و هزار جور خطر.

صدایش می‌لرزید، دوست داشت ماه دخت برایش نگران شود.

***

صابر مردانه و با دلتنگی دور شد، زیر لب چیزی می‌خواند، ماه دخت دل دل می‌کرد؛

«کاش همین حالا بگویم، اما نه! نمی‌شود! اگر بگویم خون به پا می‌کند و آبادی را روی سرمان خراب می‌کند؟»

بعد دلش شور افتاد:

– اما اگر برگردد و ببیند که مرا شوهر داده‌اند چه؟ بیچاره آن وقت چه به روز خودش می‌آورد؟... نمی‌دانم! نمی‌دانم اما این طور بهتر است. اگر بیاید و ببیند که من خودم به این عروسی رضا شده‌ام، سرش را می‌گیرد و پی زندگی‌اش می‌رود اما اگر بفهمد که دایی برای پسرش خواسته یاخودش را می‌کشد یا پسردایی را! دایی! امان از این دایی! اگر او چیزی بخواهد، هیچ کس و هیچ چیز جلودارش نیست. خودش هم می‌داند که صابر خاطرخواه من است، به عمد او را می‌فرستد شهر.

ماه دخت زیرلب نالید:

– خدایا چه کار کنم؟ شاید بهتر باشد صدایش کنم، آخرش دست‌هم را می‌گیریم از آبادی می‌رویم، اما به کجا؟ بدون کار، بدون پول، بدون آینده، پس مادرم چی؟ یک عمر دو خواهر نه توی روی خودشان و نه تو روی دایی می‌توانند نگاه کنند، بعد دشمنی پشت دشمنی!

صابر بین دو لنگه در حیاط ایستاد و دست مردانه‌اش را در هوا تکان داد.

***

ماه دخت رنگ و رویش را باخته بود و سرخاب روی صورت رنگ پریده‌اش جلوه‌ای نداشت. لبانش می‌لرزید.

خاله با منقلی پر از آتش و اسپند دور و اطراف خانه می‌گشت، دو هفته بود که صابر به سفر رفته و هنوز برنگشته بود.

غروب روز دوشنبه‌ای بود که صابر بازگشت. چمدان فلزی را که به همراه داشت، سنگین سنگین می‌کشید، از مقابل سرای دایی که رد شد انگار غلغله بود،دلش شور افتاد، مثل کسی که از حیوانی بگریزد خودش راداخل حیاط انداخت، «چه خبر است؟ چه اتفاقی افتاده؟»

زن‌ها توی حیاط مشغول پخت و پز بودند. زینت، زن مشهدی جمال گفت:

– چه خبر است صابرخان؟ یک یاالله‌یی... چیزی بگو! خدای نکرده غیرتت که در شهر جا نمانده، این طور سرت را پایین انداختی و می‌آیی تو!

صابر سرش را زیر انداخت و سبیل سیاهش را به دندان جوید و گفت:

– سلام زینت خاتون! ببخشید، اولاً که نمی‌دانستم غریبه به این خانه است! همین الان رسیدم، اما بد نیست شما هم بگویید این جا چه خبر است؟

***

وقتی صابر خبر را شنید، اول باورش نشد اما وقتی از چند نفرخبر عقد را شنید، مثل درختی که از درون پوک شود، به یکباره فروریخت. بود و نبود، بیشتر مثل شبح بود، انگار دندان به جگر داشت، که از عهده هیچ کلامی برنمی‌آمد. حرفی نزد و حرف‌ها توی دلش ماند، راز عشق در همین است، تا وقتی نرسیده باشی، شوق رسیدن در دل آدمی هست اما دیگر رسیدنی در کار نبود، پس نه شوقی بود و نه امیدی، صابر می‌دانست که دیگر هیچ امیدی برای رسیدن نیست.

ماه دخت که بود؟

ماه دخت زیبا، از طرفی دخترخاله صابر و از سویی دیگر دخترعمه پسردایی فضل‌الله بود. دایی سلیمان هم بزرگ خانواده بود و کسی که نمی‌شد روی حرفش نه آورد، اگر دایی چیزی را می‌خواست، حتماً به دستش می‌آورد به‌خصوص اگر آن را برای پسرش؛ فضل‌الله می‌خواست.

دایی برای پسر یکدانه‌اش همه کاری می‌کرد، او حتی می‌توانست سهم زمین‌هایی را که برای شش دخترش در نظر داشت، ـ اگر لازم بود ـ برای فضل‌الله خرج کند.

در مقایسه بین صابر و فضل‌الله شاید صابر به مراتب برای دامادی خاله‌اش مناسب‌تر بود. هرچه فضل‌الله پر شروشور و کم هوش بود، صابر به جایش آرام اما زرنگ و باهوش به حساب می‌آمد. صابر در خیلی چیزهایی که افتخار مردها حساب می‌شد از او سرتر بود. از ماهیگیری همان‌قدر سررشته داشت که از مکانیکی و جوشکاری و... واقعاً جوشکار ماهری بود. به علاوه قد بلند و شانه‌های پهن‌اش همیشه تعریف و تمجید دیگران را به‌دنبال داشت. در کشتی خوب فن می‌زد و موقع جشن‌ها خودش را به رخ پسرهای همسن و سال می‌کشید. آرامش چهره محجوب صابر وقتی از دست رفت که شنید بهترین دوستش یعنی همان پسردایی کم استعداد و پر دردسر که همیشه جورش را صابر کشیده بود، بعد از این‌که او راز دلش را برایش برملا کرده بود، برای خواستگاری ماه‌دخت پاپیش گذاشته است. آن روز وقتی خبر را شنید تا ساعت‌ها کنار اسکله نشست و دست آخر تصمیم گرفت به مادربزرگ؛ ماه‌منیر حالی کند که این اول خواسته او بوده نه پسردایی. صابر، فضل‌الله را متهم به نامردی کرد. او حتی اگر گوشه چشمی به ماه دخت داشت، وقتی به راز دوست داشتن او پی برد، باید خودش را کنار می‌کشید اما فضل‌الله به فوریتی که فهمیده بود، با دایی سلیمان نقشه کشیده و او را به شهر فرستاده بودند و بعد هم به خواستگاری رفته بود. این همه نامردی در حق پسرعمه واقعاً کجا روا بود؟ ماه منیر حرف‌های صابر را با صبوری شنید و دست آخر گفت:

ـ نمی‌شود صابر، پسردایی‌ات پا پیش گذاشته، این همه وقت؟ چرا حالا شما دو نفر یک دفعه هوای ماه دخت به سرتان افتاده؟ چرا قبل از او به من نگفتی؟

– گفتم، گفتم شما نشنیدید مادر!

صابر راست می‌گفت، مدت‌ها بود که ماه‌منیر حرف‌های بریده و نگاه‌های با دوام صابر و ماه دخت را دیده اما بی‌اعتنا گذشته بود.

– دستم تنگ بود پسرا! اما اگر می‌گفتی که این قدر او را می‌خواهی هرچه را داشتم می‌فروختم. حتی این زمین‌ها را! من که جز خوشبختی شما چیزی نمی‌خواهم. حالا هم باید صبر کنی. هزار اتفاق ممکن است بیفتد!

آخرین باری که صابر چشمان میشی ماه دخت را دید، همان شبی بود که قرار دو خانواده برای جشن عروسی گذاشته شد. آن شب صابر از پس کنگره‌های پشت‌بام به حیاط دایی سرک کشید، ماه دخت برای چند لحظه میان حیاط آمد و بی‌آن‌که او را ببیند، پشت به دیوار داد و به تماشای آسمان ایستاد.

به چه چیزی فکر می‌کرد؟ نه لبخندی بر لب داشت که معلوم باشد از این وصلت راضی است و نه اشکی بر چهره که صابر بداند آن نگاه‌های پردوام، معنی‌اش عشق بوده است.

صابر شب را روی پشت‌بام صاف رو به آسمان دراز کشید و نیمه‌شب راه نخلستان‌ها را در پیش گرفت. تا وقتی صورت ماه دخت را به‌خاطر می‌آورد، ترس کاری نبود، حتی یک‌بار هم به یادش نیامد که قصه‌های آدم‌های جن‌زده را به یاد بیاورد. نمی‌دانست دلش از فضل‌الله گرفته یا از بی‌وفایی ماه دخت شکسته است. فقط به این می‌اندیشید که برادر و عشق‌اش را در یک شب از دست می‌دهد.

***

شب بعد را هم آبادی به شادمانی گذراند و به جز چشمان صابر هیچکس غبار روی ماه را ندید. نیمه شب بود که ماه‌منیر نگران نبودن صابر شد. صابر را از صبح ندیده بود اما اندیشید که بگذار اتفاق بیفتد! اگر که حالا وقت رویارویی‌اش با این مسئله بود، بگذار باشد. روز بعد و روز بعدش هم از صابر خبری نشد. موقع غروب روز چهارم بود که مردها فانوس دستشان گرفتند و راهی اطراف شدند، آبادی تازه جوانی و رشیدی او را به‌خاطر آورده بود؛ موهای سیاه با قد بلند و بازوها و سینه ستبرش اما انگار صابر آب شده و به دریا ریخته بود.

» وقتی صابر خبر را شنید، اول باورش نشد اما وقتی از چند نفرخبر عقد را شنید، مثل درختی که از درون پوک شود، به یکباره فروریخت. بود و نبود، بیشتر مثل شبح بود، انگار دندان به جگر داشت، که از عهده هیچ کلامی برنمی‌آمد. حرفی نزد و حرف‌ها توی دلش ماند، راز عشق در همین است، تا وقتی نرسیده باشی، شوق رسیدن در دل آدمی هست اما دیگر رسیدنی در کار نبود، پس نه شوقی بود و نه امیدی، صابر می‌دانست که دیگر هیچ امیدی برای رسیدن نیست.

احسان نراقی-۱

تحلیل و بررسی کارنامه یک نظریه‌پرداز فرهنگی رژیم پهلوی

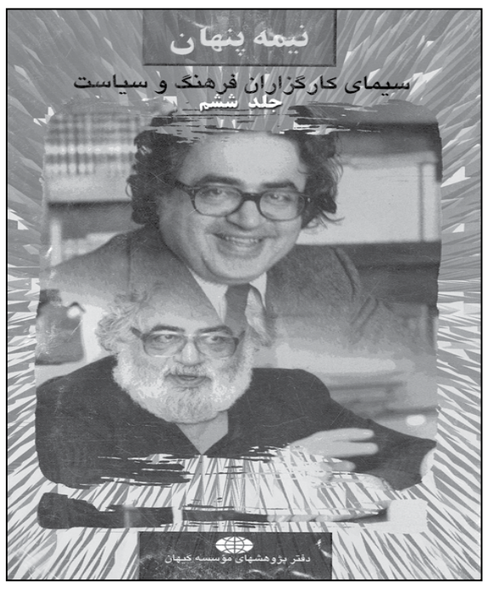

» نراقی، دارای شخصیت چندگانه‌ای بود که حتی پس از انقلاب نیز با نزدیک شدن به مقامات و مسئولان کشور، خط فکری بیمار خود را از رهگذر نفوذ در نهادهای تصمیم‌ساز دنبال کرد تا جایی که به یکی از چهره‌های مطرح نشریات اصلاح‌طلب تبدیل شد.

اشاره:

معرفی و شناساندنِ شخصیت‌ها و رجال سیاسی، فکری، فرهنگی و حضور آنان در صحنه فعالیت‌های اجتماعی در دوران حکومت دیکتاتوری پهلوی، به وسیله اسنادی که توسط سازمان اطلاعات و امنیت کشور(ساواک)، تهیه و جمع آوری گردیده، از اهمیت بسیاری برخوردار است.

احسان‌الله نراقی معروف به احسان نراقی یکی از این افراد است که در طولِ زندگی خود در دورانِ مختلف، در نقش‌های متفاوتی ظاهر شد. زمانی به مرام کمونیستی روی آورد. در فستیوال‌های آنان شرکت کرده و در سوئیس با «ایرج اسکندری» مأنوس شد و در همان زمان نیز «امیرعباس هویدا» را به دوستی مادام‌العمر خود برگزید و ۲۵ ساله بود که در جریان نهضت ملی نفت، به ناگاه راهی ایران شد و خود را در کنار مبارزین این حرکت، خصوصاً آیت‌الله کاشانی(ره) قرار داد. سال ۱۳۳۴ برای مدتی به انگلستان رفت و مدتی نیز در سازمان یونسکو مشغول به کار بود.

در بحبوحه اصلاحات آمریکایی‌ها در ایران، در جهت کنترل و هدایت جریان روشنفکری، مؤسسه تحقیقات علوم اجتماعی را مدیریت کرد و از تباطات تنگاتنگی با ساواک داشت. وی همچنین با فرح پهلوی مرتبط شد و در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی نیز، به عنوان یکی از مشاورین محمدرضا پهلوی، چگونگی راه‌های پیشگیری از سقوط نظام شاهنشاهی را مورد بررسی قرار داد.

نراقی، دارای شخصیت چندگانه‌ای بود که حتی پس از انقلاب نیز با نزدیک شدن به مقامات و مسئولان کشور، خط فکری بیمار خود را از رهگذر نفوذ در نهادهای تصمیم‌ساز دنبال کرده تا جایی که به یکی از چهره‌های مطرح نشریات اصلاح‌طلب تبدیل شد.

پس از مرگ این عنصر مرموز و مشکوک در ۱۲ آذر ۱۳۹۱؛ به تازگی مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات در بیست و هشتمین جلد از مجموعه کتاب‌های «رجال عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک» اقدام به انتشار اسناد مربوط به احسان نراقی نمود که اکنون مقدمه این کتاب در قالب پاورقی به مخاطبان گرامی تقدیم می‌شود.

گفتنی است پیش از این در سال ۱۳۷۹ شرح کامل اقدامات و فعالیت‌های احسان نراقی به ویژه پس از انقلاب در جلد ۶ از مجموعه کتاب‌های «نیمه‌پنهان» توسط دفتر پژوهش‌های کیهان منتشر شده بود که با واکنش نشریات اصلاح‌طلب روبرو شد.

مقدمه

احسان‌الله نراقی در بیست و دوم شهریورماه سال ۱۳۰۵ش در کاشان به دنیا آمد و اداره ثبت احوال، شماره شناسنامه ۲۵۷۴۸ را به او اختصاص داد.

پدرش، حسن نراقی، از نوادگانِ ملامحمدمهدی نراقی، صاحب کتاب ارزشمند جامع‌السعادات بود که به تبعیت از سیره خانوادگی و پدرِ خویش، محمدحسین مجتهد نراقی، که شوهرخواهرِ آیت‌الله سیدمصطفی کاشانی(ره) بود، دروس حوزوی را فراگرفت و در نوجوانی به کسوت روحانیت درآمد و براساس رسمی که در برخی از شهرها، از جمله کاشان در احترام به سلسله جلیله سادات و بزرگان قرار داشت، به «آقاحسن» معروف شد.

آقاحسن، پسربچه‌ای ده ساله بود که در مردادماه سال ۱۲۸۵ش، فرمان مشروطیت، توسط مظفرالدین شاه قاجار، امضا شد. او که از دورانِ کودکی و در جریان مشروطه خواهی، شاهدِ فعالیت‌های اطرافیان خویش در این مسیر بود، به تبعیت از برادرِ بزرگ‌تر خود، ملاعلی نراقی، که یکی از فعالین این دوران بود و تحت تأثیر افکار سیدجمال‌الدین اسدآبادی قرار داشت،[1] ضمن حضور در فعالیت‌ها، هم نسبت به افکار سیدجمال دلبستگی پیدا کرد و هم، تحت تأثیر آراء و افکار سیدحسن تقی‌زاده قرار گرفت.[2]

فضایِ انحرافیِ مشروطیت که حاصل دخالت بیگانگان و عوامل داخلی آنان بود، موجب شد تا پس از سپری شدنِ دوران استبدادِ صغیر محمدعلی شاه، «آقاحسن»، برای آموزش دروس جدید و آموختن زبان فرانسه، آن هم در مدرسه آلیانس، که ساخته و پرداخته یهودیان بود، راهیِ تهران شود.

تأثیرپذیری او از تفکراتِ روشنفکرمآبانه حاکم بر فضای سیاسی و اجتماعی کشور و درس‌های جدیدی که «آقاحسن» آموخته بود، او را به سمتِ ازدواج با دخترِ میرسعیدخان مشیرالسلطان، که از دخترانِ تحصیلکرده مدرسه آمریکائی‌های تهران بود، سوق داد.

حضورِ دخترِ مشیرالسلطان در مدرسه آمریکائی‌ها، دارای تبعاتی نیز بود که از آن جمله است:

«در زمانِ تحصیلِ خودم در مدرسه آمریکائی، اقوام و فامیل، من را تکفیر می‌کردند که دخترِ مشیرالسلطان مشیری به مدرسه آمریکائی می‌رود و می‌خواهد لامذهب شود.»[3]

حسن نراقی، در سال ۱۲۹۶ش، زمانی که در سن ۲۱ سالگی بود و مناطقِ وسیعی از کشور ایران، در جریان جنگِ اول جهانی، در اشغالِ نیروهای بیگانه قرار داشت، در تهران با رخشنده گوهر، که به «قمرالسادات» و «منیراعظم» نیز ملقب و هیجده ساله بود،[4] ازدواج کرد و شش ماه بعد، به همراه او، به کاشان بازگشت. این ازدواج، تغییرات قابل تأمّلی را در روشِ زندگی و منشِ رفتاریِ «آقاحسن» به دنبال داشت که یکی از آنها، تبدیل حوزه علمیه مدرسه آقابزرگ، به مدرسه دخترانه بود.

احسان نراقی، ضمن آن که پدرِ خود را «از فرزندان انقلاب مشروطه» معرفی می‌کند، درباره او، که تحصیلات قدیم و جدید را درهم آمیخته و از آن، معجونی به سبک و سیاق روشنفکری غربی درآورده بود، می‌گوید:

«پدرم، هم تحصیلات قدیمه حوزوی داشت و هم به مدرسه آلیانس رفته بود.»[5]

حسن نراقی، در سال ۱۳۴۳ش، در حالی که رخشنده گوهر هنوز در قید حیات بود، با زنی به نام ربابه (سرور) انصاری، که اصفهانی‌الاصل و از شوهر قبلی خود، دارای سه فرزند دختر بود، ازدواج کرد که حاصل آن، یک فرزند پسر به نام محسن بود که در سال ۱۳۴۵ش متولد شد.[6]

پی نوشت‌ها در دفتر روزنامه موجود است

آگهی مزایده خودرو به شماره ۹۴/۲ گ.ی

نوبت دوم

شرکت پست جمهوری اسلامی ایران
اداره کل پست استان گیلان

اداره کل پست استان گیلان در نظر دارد ۲ دستگاه از خودروهای به مشخصات ذیل را مطابق با شرایط عمومی و طرح قرارداد از طریق مزایده عمومی بفروش برساند. لذا از کلیه اشخاص حقوقی و حقیقی دعوت می‌گردد، با در دست داشتن معرفی‌نامه کتبی و فیش واریزی و رعایت موارد ذیل با مراجعه به نشانی اداره کل پست استان گیلان واقع در رشت ابتدای شهرک گلسار واحد کمیسیون معاملات مراجعه و اسناد مزایده را دریافت دارند.

۱- مهلت دریافت اسناد مزایده: از تاریخ ۹۴/۸/۲۸ لغایت آخر وقت اداری ۹۴/۹/۷ بمدت ۱۰ روز
۲- ارائه پاکات: بمدت ۱۰ روز کاری از تاریخ ۹۴/۹/۸ لغایت آخر وقت اداری روز یکشنبه مورخه ۹۴/۹/۲۲ به آدرس رشت - ابتدای شهرک گلسار - اداره کل پست استان گیلان - واحد دبیرخانه تحویل و رسید دریافت دارند.
۳- فیش خرید اسناد: مبلغ ۱۰۰/۰۰۰ ریال به حساب جاری سیبا به شماره ۲۱۷۴۷۷۴۴۰۱۰۰۴ نزد بانک ملی شعبه مرکزی رشت و واریز ۹۰۰۰ ریال مالیات بر ارزش افزوده به حساب جاری سیبا به شماره ۲۱۷۴۷۷۴۴۰۳۰۰۰ نزد بانک ملی شعبه مرکزی رشت به تفکیک واریز گردد.
۴- سپرده شرکت در مزایده: مبلغ سپرده شرکت در مزایده به میزان ده درصد قیمت پیشنهادی شرکت‌کننده می‌باشد که به ۲ روش دریافت می‌گردد.
۴/۱: ارائه ضمانت‌نامه بانکی از یکی از بانک‌ها یا موسسات مالی تحت نظارت بانک مرکزی با اعتبار سه ماهه و قابل تمدید
۴/۲: فیش واریزی بابت سپرده شرکت در مزایده بابت (نوع خودرو ذکر شود) به حساب شماره ۲۱۷۴۷۷۴۴۰۲۰۰۲ بنام سپرده پست گیلان نزد بانک ملی شعبه مرکزی رشت (ضمنا تذکر این نکته ضروری است در استرداد وجوه فیش واریزی طی تشریفات قانونی و اخذ از خزانه مشمول مرور زمان خواهد شد. حداقل مدت دو ماه در انتظار پرداخت می‌باشد.)
۵- زمان بازگشایی پاکات الف-ب-ج: ساعت ۱۰ صبح روز دوشنبه مورخ ۹۴/۹/۲۳
۶- زمان بازگشایی پاکات: (حضور پیشنهاددهندگان در بازگشایی پاکات بلامانع است)
۷- هزینه درج آگهی و هزینه کارشناسی و نه درصد مالیات بر ارزش افزوده و... بعهده خریدار می‌باشد.
۸- جدول نوع خودرو

ردیف	نوع خودرو	شماره شهربانی	مدل	شماره شاسی	مبلغ سپرده در مزایده (بریال)
۱	وانت دوکابین مزدا ۲۰۰۰	۲۵۱ الف ۱۶ ایران ۴۶	۱۳۸۰	۸۰۲۰D۰۰۷۷۶	۱۰ درصد قیمت پیشنهادی
۲	پژو ۴۰۵ جی‌ال‌ایکس	۷۱۸ الف ۱۱ ایران ۴۶	۱۳۷۹	۰۰۷۹۳۱۱۵۱۹	۱۰ درصد قیمت پیشنهادی

متقاضیان می‌توانند جهت کسب اطلاعات به سایت اینترنتی پایگاه ملی اطلاع‌رسانی مناقصات به نشانی http://iets.mporg.ir مراجعه نمایند.

اداره کل پست استان گیلان

آگهی موضوع ماده۳ قانون و ماده ۱۳ آئین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی

برابر رأی شماره ۱۳۹۴۶۰۳۰۹۰۰۱۰۰۷۵۷۴ مورخه ۱۳۹۴/۶/۲ کلاسه ۱۳۹۱۱۱۴۴۰۹۰۰۱۰۰۳۰۲۴ هیئت دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک قزوین تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی آقای اصغر گروسی فرزند محرمعلی بشماره‌شناسنامه ۵۷۹ کدملی ۴۳۷۱۶۰۵۹۳۱ صادره از بزینه رود در ششدانگ یک باب ساختمان به مساحت ۷۱/۹۷ مترمربع پلاک۵ اصلی واقع در قزوین بخش ۵ خریداری از مالک رسمی آقای محمدباقر نوروزی محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود درصورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است درصورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۳۹۴/۸/۱۶ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۳۹۴/۹/۲

حسن غلامحسینی- رئیس ثبت اسناد و املاک قزوین

آگهی موضوع ماده۳ قانون و ماده ۱۳ آئین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی

برابر رأی شماره ۱۳۹۴۶۰۳۰۹۰۰۱۰۰۹۷۰۳ مورخه ۱۳۹۴/۷/۲۶ کلاسه ۱۳۹۳۱۱۴۴۰۹۰۰۱۰۰۰۸۴۶ هیئت دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک قزوین تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی آقای داود نعمتی فرزند ابراهیم بشماره‌شناسنامه ۱۸۶۳ کدملی ۴۳۲۱۰۶۳۹۱۴ صادره از قزوین در ششدانگ یک باب ساختمان به مساحت ۵۰/۱۵ مترمربع پلاک شماره ۵ اصلی واقع در قزوین بخش ۵ خریداری از مالک رسمی آقای میرحسین پرپینچی محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود درصورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است درصورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۳۹۴/۸/۱۶ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۳۹۴/۹/۲

حسن غلامحسینی- رئیس ثبت اسناد و املاک قزوین

شماره مکانیزه: ۱۳۹۴۳۰۴۱۷۰۸۰۰۰۱۳۷۰

آگهی تغییرات شرکت برجمان عصر پارس سهامی خاص به شماره ثبت ۳۲۶۶۱ و شناسه ملی ۱۰۸۶۱۳۶۸۴۳۸

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق‌العاده مورخ ۱۳۹۴/۱/۲۳ تصمیمات ذیل اتخاذ شد:
ایمان بدرانی کوه به شماره ملی ۱۷۵۶۰۳۳۴۱۷ و شهلا خلیلی به شماره ملی ۱۸۴۱۶۴۷۹۲۶ و سارا حبیبی‌نیا به شماره ملی ۱۸۳۰۰۵۷۱۴۶ به عنوان اعضای هیئت مدیره برای مدت دو سال انتخاب گردیدند.
روزنامه کارون جهت درج آگهی‌های شرکت تعیین شد.
آذر شریفی به شماره ملی ۴۸۱۹۷۲۱۸۱۱ به عنوان بازرس اصلی، کریم ریحانی به شماره ملی ۱۷۵۶۶۵۵۰۱۴ به عنوان بازرس علی‌البدل برای یکسال مالی انتخاب گردیدند.
کد پستی: ۶۱۷۷۷۷۳۳۱۷
با ثبت این مستند تصمیمات انتخاب مدیران، انتخاب روزنامه کثیرالانتشار، انتخاب بازرس انتخاب شده توسط متقاضی در سوابق الکترونیک شخصیت حقوقی مرقوم ثبت و بر پایگاه آگهی‌های سازمان ثبت قابل دسترس می‌باشد.

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خوزستان
مرجع ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری اهواز

شماره اجرائیه: ۹۴۱۰۴۲۶۱۱۰۸۰۰۱۳۹ شماره پرونده: ۹۱۰۹۹۸۶۱۱۰۸۰۰۶۰۰
شماره بایگانی شعبه: ۹۱۰۶۲۰ تاریخ تنظیم: ۱۳۹۴/۸/۲۴

اجرائیه

مشخصات محکوم له
نام: حسین نام خانوادگی: نیک‌بخت نام پدر: جانعلی نشانی: اهواز- کوی شهید چمران خ ۹ پ۱۲
مشخصات محکوم علیه
۱- نام: عبدالنبی نام خانوادگی: امیری اصل نام پدر: بدیر نشانی: اهواز- مسیر کوت عبداله- کوی شهید چمران خ ۹ نبش خ منزل شخصی۲- نام: ایرج نام خانوادگی: فرجام نام پدر: عبدالرحیم نشانی: مجهول‌المکان
محکوم به: بموجب درخواست اجرای حکم مربوطه به شماره ۹۳۰۹۹۷۶۱۱۹۳۰۱۰۸۱ و شماره دادنامه مربوطه ۹۴۱۰۰۹۶۱۱۰۸۰۱۷۴۳ صادره از شعبه ۲۲ دادگاه تجدید نظر استان خوزستان محکوم علیه محکوم است به حضور در دفترخانه و تنظیم سند رسمی انتقال پلاک ثبتی ۲۶۹۰/۲۹۵ بخش ۲ اهواز۲- هزینه اجرای حکم در حق دولت.

مدیر دفتر شعبه ۵ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان اهواز
قدرت مراد گراوندی

رونوشت آگهی حصر وراثت

خانم فریده رضائی دارای شناسنامه شماره ۳۱۶ به شرح دادخواست به کلاسه ۴۶۰/۹۴ از این دادگاه درخواست گواهی حصر وراثت نموده و چنین توضیح داده که شادروان ستار قمری به شناسنامه ۵۶۶ در تاریخ ۱۳۹۴/۷/۲۷ در اقامتگاه دائمی خود بدرود زندگی گفته و ورثه حین‌الفوت آن مرحوم منحصر است به ۱- فریده رضائی فرزند عباس ش‌ش ۳۱۶ تت ۱۳۳۹ صادره از ایوان همسر متوفی ۲- جیران یزدانی فرزند محمد ش‌ش ۴۰۵ تت ۱۳۱۳ صادره از ایوان مادر متوفی ۳- حسن قمری شرنگ فرزند علی ش‌ش ۱۲۸ تت ۱۳۰۴ صادره از ایوان پدر متوفی ۴- سروش قمبری فرزند ستار ش‌ش ۲۰۳۲ تت ۱۳۶۳ صادره از اصفهان فرزند متوفی ۵- فرشته قمبری فرزند ستار ش‌ش ۴۸ تت ۱۳۵۹ صادره از اصفهان فرزند متوفی ۶- پریسا قمبری فرزند ستار ش‌ش ۱۱۶۰۲۲۴۰۴۸ تت ۱۳۷۱ صادره از لنجان فرزند متوفی ۷- زریتا قمبری فرزند ستار ش‌ش ۲۴۸۹ تت ۱۳۶۰ صادره از اصفهان فرزند متوفی ۸- سمیرا قمبری فرزند ستار ش‌ش ۶۶۱۲ تت ۱۳۶۵ صادره از اصفهان فرزند متوفی
اینک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را در یک مرتبه آگهی می‌نماید تا هر کسی اعتراضی دارد و یا وصیت‌نامه از متوفی نزد او باشد از تاریخ نشر نخستین آگهی ظرف یک ماه به دادگاه تقدیم دارد و الا گواهی صادر خواهد شد.

نجفی- قاضی شعبه پنجم شورای حل اختلاف ایوان

آگهی پذیره‌نویسی حق تقدم خرید سهام در مورد افزایش سرمایه شرکت تولیتو (سهامی خاص) ثبت شده به شماره ۲۱۹۹۵ شناسه ملی ۱۰۱۰۶۷۵۵۲۶

بدینوسیله به اطلاع کلیه صاحبان سهام شرکت تولیتو (سهامی خاص) می‌رساند حسب مصوبه مجمع عمومی فوق‌العاده مورخ ۱۳۹۴/۸/۲۵ سرمایه شرکت از مبلغ ۶۵،۰۰۰،۰۰۰ منقسم به ۶۵۰۰ سهم ۱۰،۰۰۰ ریالی به مبلغ ۱،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال منقسم به ۱۰۰،۰۰۰ سهم ۱۰،۰۰۰ ریالی از محل آورده نقدی سهامداران افزایش یافت.لذا به تجویز مواد ۱۶۱ و ۱۶۶ و ۱۶۹ لایحه قانونی اصلاح قانون تجارت مصوب سال ۱۳۴۷، به کلیه صاحبان سهام شرکت یا قائم مقام قانونی آنان اعلام می‌شود ظرف مدت شصت روز از تاریخ انتشار این آگهی، می‌توانند به نسبت مالکیت سهام خویش قبل از افزایش سرمایه، سهام جدید به قیمت اسمی خریداری نمایند و برای این منظور حساب قرض‌الحسنه کوتاه مدت شماره ۱۲۰۷۴۰۳۷۷ نزد بانک تجارت شعبه آزادی شادمان کد ۳۳۵ جهت واریز مبلغ اسمی سهام جدید (افزایش یافته) در نظر گرفته شده است.
از سهامداران محترم درخواست می‌شود پس از واریز بهای سهام جدید اصل فیش پرداخت وجه و گواهینامه خرید سهم را به نشانی تهران- شهرک غرب (قدس)- خیابان حسن سیف- کوچه یازدهم- پلاک ۱۲ واحد مالی شرکت تولیتو سهامی خاص تحویل فرمایند.
بدیهی است چنانچه در فرصت فوق از حق تقدم سهام جدید استفاده نشود، هیئت مدیره حسب مصوبه مجمع عمومی فوق‌العاده فوق‌الاشعار نسبت به واگذاری حق تقدم باقیمانده به سایر سهامداران به قیمت رسمی اقدام خواهند نمود.

هیئت مدیره شرکت تولیتو (سهامی خاص)

متن آگهی احضار متهم

(مربوط به دادسرا و نیز دادگاه در فرض عدم وجود کیفرخواست)

در پرونده کلاسه ۹۴۰۹۹۸۲۶۱۸۶۰۱۵۷۷ این شعبه افسر شیخی به اتهام ضرب و جرح عمدی تحت تعقیب قرار گرفته است. با عنایت به مجهول‌المکان بودن متهم و در اجرای مقررات ماده ۱۷۴ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری به نامبرده ابلاغ می‌گردد تا ظرف مدت یک ماه پس از انتشار این آگهی جهت دفاع از اتهام انتسابی در این شعبه حاضر گردد. بدیهی است در صورت عدم حضور، مطابق مقررات رسیدگی غیابی به عمل خواهد آمد.

دادیار شعبه ۲۶ دادیاری دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۴ شهرستان کرج – ابراهیم مرادی

کرج- مهرویلا- بلوار شهدای دانش‌آموز- بین میدان مادر و چهارراه دولت‌آباد- دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۴ (دولت‌آباد)
م‌الف ۲۸۸۳۵

سند مالکیت (برگ سبز) خودروی وانت زامیاد به شماره انتظامی ۲۶ی ۹۷۹ ایران ۶۳ مدل ۱۳۹۱ رنگ آبی روشن روغنی شماره موتور ۸۰۰۴۴۸۸۲ شماره شاسی NAZDL۱۰۴TKB۰۴۵۵۳۴ به مالکیت جلیل پولادی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است.

آگهی تغییرات شرکت تعاونی مسکن شماره سه کارکنان دانشگاه تهران به شماره ثبت ۳۷۵۹۷۶ و شناسه ملی ۱۰۳۲۰۲۵۹۹۹۲

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی فوق‌العاده مورخ ۱۳۹۴/۰۴/۰۸ و مجوز شماره ۹۴۲/۱۵/۱۳۰۷۰۲ مورخ ۱۳۹۴/۵/۲۴ اداره کل تعاون، کار و رفاه اجتماعی استان تهران تصمیمات ذیل اتخاذ شد:
مدت فعالیت تعاونی از تاریخ ۹۴/۳/۱۱ به مدت ۵ سال تمدید گردید و ماده مربوطه در اسا